**ضدِّ اِحاله**

**(علیه التقاط و نیز عدالت‌خواهی)**

پویان صادقی

یک بلشویک باید میان پرولتاریا و خرده‌بورژوازی فرق بگذارد و عباراتی از قبیل "دموکراسی انقلابی" و "خَلق انقلابی" را به کرنسکی واگذارد، دموکراسی در روسیه، امپریالیستی است.[[1]](#footnote-1)

نیل و میل به زندگی با تلنگر ترومایی درهم‌می‌پیچد و شدآمد آن پیچشی‌ست سخت در سطح روزمرگی که نیستی را ندا می‌دهد و پس از آن کوشش مدامی‌ست برای دلیلی و راهی. جُستن، نه از پی بوالهوسی بل‌که خون در خرخره غرغره‌کردن است و سر در تاریکی مغاک بی‌کران فروبردن و زان‌پس دیگرگونه انسانی بیرون‌آمدن. این جملات نه از پی یک رتوریقای سانتی‌مانتال، بل‌که از قرارِ شکنج و تعب پیوسته‌ای‌ست که جهت یاراییِ درآمیختن با آن، از پیِ هم ریسیده می‌شوند. زان پس که خورشید در خون خود غروب می‌کند و شب از شرق طلوع می‌کند غرغره‌ی خون، به تب‌وتاب درهم‌بافتن کلمات می‌رسد که اگر نشود، مرگ و نیستی راه خواهد یافت و کار تمام. فعلِ ریسشِ کلمه است که مرگ را می‌هراساند و فراری می‌دهد. مرگ بگریزد خوب است، ولی نه تا دوردست‌ها، همین حوالی پرسه بزند بهتر است، تا اِروس کاپیتالیستی˚ ما را به ابله‌هایی تمام‌عیار درنَرُباید که به قول آن رهبر کمون باواریا، کمونیست‌ها مردگانی هستند که برای انجام مأموریت و رسالتی به این جهان فرستاده شده‌اند و زین‌بیش‌تر نباید خود را به‌حساب آرند. کمونیست‌ها و مرگ سَنَمشان پیوسته است.

پس چه باک که اگر روده‌هایمان را به دور گردنمان بپیچند و از تیرکی بیاویزندمان؛ که گو خوش باد. شب از تیرگی برخود می‌لرزد و مبارز کمونیست از زندگیِ صرف. صِرف زندگی˚ ایدئولوژی کاپیتالیسم است که هرلحظه استثمار و بحران و نیستی می‌آفریند و از قرار˚ اگر مبارزه با آن ممکن باشد، ایزدان مرگ دوشادوش و حوالی مبارز راه باید بپیمایند. کمونیست در قهقه‌ی مستانه‌اش مرگ را سرود می‌کند و هستیِ بی‌استثمار را سراسر سرور.

می‌شود تا پاسی از شب را گذراند بی‌آن‌که هیچ نگفت. ولی اگر گفته نشود، خودِ شب زمزمه‌اش درمی‌آید و آن‌گاه است که روز و خورشید به اسارت درخواهند آمد. طَبَق‌طبق جمله را می‌شاید که از شب گذشت. شکفتنِ آلاله‌ی نوشتن به‌جان می‌باید.

\*\*\*

فکر می‌کنید آستانه‌های شکل‌پذیریِ یک فلز تا کجاست؟ چکش‌خواری و شکل‌یافتن یک لَشِ فلز تا آن‌جا که ساختار بلوریِ آن در هم نشکند، چِقرمه‌گی آن را تعیین می‌کند. تفاوت یک سیال، هم‌چون آب، در این است که شکل مظروف را به خود پذیرفته و آسان در درز و لای فواصل و احجامْ خزیده و راه جریان یافتن خود را می‌یابد.

در این خصیصه‌های فیزیکی و شیمیایی‌ای که از آن سخن رفت، دلالتی‌ست مستتر برای غرض این قلم، تا که بی‌مایه‌گی و سفلای چیزی را داغ زند که از درزها و فواصل خطوط سیاسیِ برآمده از احجام و اَجرام سخت طبقاتی و ساختاراً الزام‌یافته، می‌خواهد که جان و ذات آلوده‌ی خود را سیر دهد و آرام و قوام گیرد.

آن‌چه که می‌باید، ضرورت پاک‌سازی‌ای‌ست که بدون آن مرارت پیش‌رویْ چندان خواهد گشت. هم‌چون ره‌رُوی در برهوت خیس، اگر که هر از چندی پای‌پوش‌هایش را که از حجم گل، اَندود گشته، به خَسی و پارچه‌ای پاکیزه نگرداند نایی به رمقش نخواهد ماند، اضطراری‌ست که از پی هر چندی، این کار از سوی ما انجام گردد.

دیگر معلوم است ساختار موقعیت، دست‌اندرکارِ خودکاری‌ست که دوگونه‌ی چپ و یک‌گونه کمونیسم را در این خِطه ممکن می‌کند: چپ سرنگونی‌طلبِ پروامپریالیست و دموکراسی‌خواه، چپ محورمقاومتیِ پروبورژوازیِ ملی ایران و کمونیسمی که اُس‌واساسش، رانه‌ی به‌پیش‌برنده‌اش و سنجه‌ای که به مددش به‌قضاوت خویشش می‌نشیند، مبارزه‌ی طبقاتی است. بیرون از این سه به‌قطع چیزی وجود ندارد، لیکن در میانه‌های آن وجود داشته و خواهد داشت. دو گونه‌ی چپ، چیزی نیستند جز خرده‌بورژواها و طبقه‌متوسطی‌های رادیکال که تحت تأثیر افق‌های بورژوازی پروغرب و بورژوازی محور مقاومتی، رج‌به‌رج نضج یافته‌اند و فرازوفرودشان نیز هم‌بسته با طالع آن دو بورژوازی‌ست. غرض تعیین تکلیف با موجودیت‌های میانی تحت نام کلیِ "التقاط و التقاطی‌گری" است. اگر که کمونیسم را بخت یکتایی باشد در این منطقه، که منطق و روالِ ساختار به شهادتش نشسته، به‌قطعْ جاروب این عناصر میانی‌ـ‌التقاطی، وظیفه‌ای‌ست عاجل و نه چندان کم‌اهمیت‌تر از روفتن آن دو چپ.

القصه، یک التقاطی عنصری‌ست که مؤلفه‌هایی از دو موجودیت چپ پیش‌گفته را به صورت پارادوکسیکال با خود حمل می‌کند و بیان وضعیت تناقض‌آلودش است. التقاطْ صفت آن عناصر بی‌صفتی‌ست که به‌سبب جای‌گیری‌شان در میانه‌ها، پوزه‌برخاک‌سایان، دربه‌در دنبال آن‌اَند که به آرام‌وقرار برسند. التقاط، همان فساد مبرهنی‌ست که خود را چون سیالی، از میان کلمات برآمده از احجام سختِ، طبقه‌ی پرولتاریا و طبقه‌ی بورژوا، می‌سُراند و چون کرمی کور و نَمور می‌لولاند و قصد آن دارد که با برگیری از توشه‌ی محور بورژوازی و از انبان محور پرولتاریا، از روزگار پرخطر و پرشکنج، جان پلشتش را به‌دربَرَد. دو چپِ فوق لایه‌هایی از خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسط‌اند؛ لیکن یک التقاطی˚ خرده‌بورژوا و طبقه‌ی متوسطی‌ای است که دچار خطای معرفت‌شناختی نیز شده و از یک‌سر به سر دیگر در رفت‌وبرگشت است: از سر سرنگونی‌طلبی و سر محورمقاومتی بودن. این دو خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسطی تحت سیطره‌ی گفتمان دو شق بورژوازیِ ایران‌اند که ساختاراً حادث شده‌اند. لیکن یک التقاطی از سر تذبذب معرفت‌شناختی و از سر غروب بورژوازی پروغرب و طلوع بورژوازی محور مقاومتی، هنوز جایش را پیدا نکرده است. روزی به دنبال شور شوراگرایی هفت‌تپه است و روزی دی 96 و آبان 98 را شورش پروامپریالیستی و از نوع جنبش سبز 88 می‌خواند؛ روزی به دنبال ارتباط با طبقه‌ی کارگر است و روزی بر سر ترور فخری‌زاده فیل جهاد هوا می‌کند؛ روزی جامعه‌ی مدنی را عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی می‌داند[[2]](#footnote-2) و روزی به‌دنبال فتح فضای مجازی، ... . مسئله آن‌جاست که وضعیت به‌گونه‌ای‌ست که خلق این موجودیت التقاطی را بیش‌تر می‌دمد و وظیفه نیز شناسایی این موجودیت و برخورد اصولی با آن‌ها. گرگ‌ومیش وضعیت، التقاطی را می‌دمد که به سبب وام‌گیری‌اش از دو خط چپ سرنگونی‌طلبی و چپ محورمقاومتی، می‌خواهد خود را رزمنده و پرولتری جا بزند، غافل از آ‌ن‌که کمونیسم نه‌تنها هیچ یک از آن دو خط نیست، بل‌که ترکیب عناصری از آن‌ها هم نیست؛ بل‌که یک‌سره در نفی هر دو است. التقاطی سرنگونی‌طلبی را تز و محورمقاومت را آنتی‌تز درک می‌کند و با ترکیب آن دو با هم، راست˚ آن‌که خود سنتز آن دو می‌شود. لیکن کمونیسم در موضع منفیت مطلق آن دو می‌نشیند و سنتز التقاطی را جاروب می‌کند.

بورژوا به حکم بورژوابودنش و به ید و ضمن دولتش، چندان هراسی از ناآرامی و بی‌قراری ندارد. با عقلانیت وبری‌ـ‌ابزاری‌اش واقفِ بر پدیدار و تبعات کلیِ حرکاتش در پهنه‌ی اقتصاد و سیاست، به‌پیش می‌رود تا وقتی که نوبه‌ی بحرانش و امکان سقوطش سررسد. پرولتاریا به حکم پرولتربودنش و استثمارشدنش، آرام و قرارش از همان ابتدا به ید یغما رفته است تا وقتی که نوبه‌ی بحران سرمایه‌داری دررسد و ظرفیت انقلابی‌اش را اداراک کند. اما کیست آن مارکسیستی که نداند این‌ها طبقاتِ کلی‌اند؛ و مقدّر و مقرّر است پویش تاریخ به میان‌جیِ مبارزه‌ی بین‌شان، به طرازی نوین فرا روید. لیک جان لرزان و میان‌مایه‌ی یک دونِ خرده‌بورژوا و طبقه‌متوسطی که سودای آرام و قرار دارد، آن‌هم در زمانه‌ای که به اقتضایش چنین آرام‌وقرارِ محصولِ رونق و چرخش کاپیتالیستی به اقتفای بحران‌ها و تضادها و افولِ فعلی‌اش به امری موهومی بدل گشته است، عقل زیرک و همیشه‌کاسب و مغازه‌دارمآب خود را به‌یاری‌طلبیده تا با دست‌افزارهای سبک‌کاریِ پرولتاریا و نقش‌آفرینی این طبقه، اهداف بورژوازی را پیش برده و آرام‌وقرار بورژوایی را برگرداند. زهی موهومات.

نیک‌بختانه چرخ تاریخ روی هر ریلی پیش رفته باشد، بر ریل این پلشتان میانی، پیش نرفته است. آن‌ها بیش‌تر یک خطای معرفت‌شناختی هستند؛ و کم‌تر از سر اضطرار تاریخی موجودند. پرولتاریا به اکتفای آن‌چه است، اقتضای زمانه را تبیین و لحاظ می‌کند تا به مددش بیش‌تر جهش کند. بورژوازی به اکتفای آن‌چه دارد سعی در حفظ آن‌چه هست، می‌کند. لیکن یک جان ناآرام میانی، دُرد زمانه به وهمش درمی‌کشد و دربه‌در، به روالِ زیست منحطش، که از جان پرولتاریا و با دست بورژوازی ارتزاق می‌کند، می‌خواهد آرامی را بازبیابد که از دست‌رفته است. زهی قاذورات.

\*\*\*

در نوشته‌ی "مسّاحی جغرافیای سیاست"، تبیین شد که به دلیل تبعات انقلاب 57 و اضطرار متوقف‌کردن سیل بنیان‌کَنش، بورژوازی˚ ناگزیر به خروج از مدار امپرالیسم‌اش شد و دولت جمهوری اسلامی ایران (ج.ا.ا) دقیقاً برآمد و شکل تاریخی‌ـ‌سیاسیِ این اضطرار بورژوازی در آن مقطع بود. در این بستر، خرده‌بورژوازی دقیقاً همان طبقه‌ای است که یاری‌رسان بورژوازی برای تثبیتش بود. پس از مرگ نمادین انقلاب 57[[3]](#footnote-3)، تحت ثقل "امپریالیسمِ مبتنی بر بورژوازی‌های ملّی"، که نظریه‌اش در متون گذشته تاحدّی تقریر گشته، کلیت بورژوازی ایران به دو قطب کلانِ از سویی خواهانِ بازگشت به آغوش و مدار امپریالیسم و از سوی دیگر امتناع در برابر این بازگشت، گسسته شد و گفته شد که تاریخ جدال‌های این چهل‌واَندی ساله‌ی درون جمهوری اسلامی، قطب‌بندی‌های سیاسی آن و فراز و فرود استحاله‌گراییِ 76ی و انقلاب مخملی‌گرایی 88ی و براندازیِ پس از آن مبتنی بر همین گسست است که تطور می‌یابد. این تَرَک ژرف سیاسی درون بورژوازی و ظهور دو قطب متباین و متنافر بورژوایی در ساحت سیاسی ایران˚ چپ را، که ماهیتاً خرده‌بورژوایی و طبقه متوسطی است، نیز با خود بُرد و واجد دو قطب عمده‌اش کرد که از همان ابتدا به نام واقعی‌شان صدا شد: چپ سرنگونی‌طلب و چپ محور مقاومتی. دومی دیرگاهی پس از اوّلی رسید[[4]](#footnote-4) لیکن دیرگاهی پس از اوّلی خواهد رفت. اگر اوّلی خواستار جنبیدن طبقات کارگر و زحمت‌کش به نام دموکراسی‌خواهی و معیشت و یا حتا شوراگرایی است، دومی خواهان مداومت استیلا و هژمونی بورژوازی و سرکوب جنبیدن است. اگر اولی طبقات کارگر و زحمت‌کش را برای تکمیل بازگشت به مدار امپریالیسم می‌خواهد، دومی آن را به‌تمامی سردرگریبان، اقتصادی‌ـ‌صنفی[[5]](#footnote-5) و در راه "مقاومت" علیه بازگشت.

نیز سخن چنین رانده شد که یکی از شروط اصلیِ عمل کمونیستیْ قرارگرفتن بر بیرون این شکاف امپریالیسم و ج.ا.ا است. کمونیسم قطعاً خواهان بازگشت خطّه به مدار امپریالیستی نخواهد بود و لذا در مقابل تمامی اپوزیسیونیسمِ درونْ و بیرون حکومتی، که کارگزاران این بازگشت هستند، قدعلم می‌کند. لیکن شرط انکشاف مبارزه‌ی طبقاتیْ خروج‌یافتن پرولتاریا و زحمت‌کشان از منظومه‌ی هژمونیک و گفتمانیِ ج.ا.ا و لحاظ کردن دقایقِ مبارزاتیِ کارگران و پیش‌برد متعین آن است. این دو شرط مقوّم سبک کار و پراتیکی شدند که "کار حوزه‌ای" نامیده شد.

**افول هژمونی و بن‌بست استراتژیک سرنگونی‌طلبی**

بیرون‌بودگی ج.ا.ا از مدار "امپریالیسمِ مبتنی بر بورژوازی‌های ملی"، قوّه‌ای را فعال می‌کند که هدفش بالفعل‌کردن بازگشت آن و لذا نابودی‌اش است. گفته شد که این قوّه و جنبشِ مبتنی بر آن تنها زمانی تعیین‌کنندگی‌اش را از دست می‌دهد که پروسه‌ی "افول هژمونیکِ" امپریالیسم آمریکا به آن آستانه‌اش برسد که در یک "ازجادررفته‌گیِ" جهانی، دیگر جایی نباشد که اصلاً بتوان بدان بازگشت. هر چه‌قدر که این آستانه در افق نمودار می‌شود، به‌همان اندازه شکاف درون بورژوازی ایران، و نه شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکا، کورسوتر می‌گردد و به‌همان میزان فعلیت‌بخشی به سیاست بلشویکی منطقاً ممکن‌تر. در این طراز جهانیِ افول هژمونیک است که بیرون‌اُفتادگی ج.ا.ا از مدار امپریالیسم، دلالتش جهانی‌تر شده و در بستر جدال بلوک کهنه و بلوک نوین معنایش را می‌یابد. ج.ا.ا ناگزیر از تثبیت خود به عنوان جزئی از یک بلوک جهانی‌ای خواهد بود که دارد در مراحل پیش‌رونده‌ی یک نزاع جهانی قدم برمی‌دارد.

منطقاً، "امپریالیسمِ مبتنی بر بورژوازی‌های ملی"، دو گونه خروج از مدارش را ممکن می‌کند: اولی خروجی بورژوایی است که بورژوازی ملیِ خطه‌ای چون ایران به دلیل اضطرار خاموش‌کردن انقلابی چون 57 و یا جغرافیایی چون سوریه به دلیل وجود یک منازعه‌ی تاریخی‌ـ‌جغرافیایی با رژیم اسرائیل[[6]](#footnote-6) و بلندی‌های جولان رخ می‌دهد[[7]](#footnote-7)؛ و دومی خروجی‌ست که بر بستر یک مبارزه‌ی طبقاتی‌ـ‌ضدامپریالیستی‌ِ اعتلایابنده در خطه‌ای چون ونزوئلا[[8]](#footnote-8) حادث می‌شود. در ایران فرصت گران در انقلاب 57 از دست رفت و با مرگ آن انقلاب و تحکیم بورژوازی ملّی در ایران در فرم تاریخی‌ـ‌سیاسیِ ج.ا.ا، الزامات مبارزه‌ی طبقاتی جابه‌جا شد. این بدان‌معناست که تعیین‌کنندگی سوبژکتیویته از شکاف و تضاد کارمزدی و سرمایه، به سوی شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکا جابه‌جا شده و غلبه بر آن تنها به‌مدد انکشاف واقعیت و بردباری بلشویکی بر قرارگاه "کار حوزه‌ای" و "پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی" ممکن می‌شود. بر همین روال است که هر چه آستانه‌های افول هژمونیک بیش‌تر درمی‌رسد و هر‌چه قوه‌ی بازگشت تضعیف و شکاف درون بورژوازی ایران بسته‎تر می‌شود، سوی ستاره مبارزه‌ی طبقاتی هرچه‌بَرّاق‌تر و بُرّاق‌تر می‌گردد.

در دوره‌ی "افول هژمونیک" شرط مبارزه‌ی ضدِّامپریالیستی در این است که نه تنها بایسته‌های مبارزه با امپریالیسمِ مستقر لحاظ گردد، بل‌که بایسته‌های مبارزه با امپریالیسمِ در حال عروج آینده نیز درنوردیده و به‌دیه‌انگاشته شود تا پیشاپیش از آن‌چیزی احتراز جوید که به دلیل سنخ امپریالیسم نوین، تنها ضدِّامپریالیست کهن‌بودن کفایتش را نمی‌کند. چرا دور رویم؟ آن محدودیت‌های ساختاری‌ای که "امپریالیسمِ مبتنی بر استعمار نظام‌مند" در مقابل جنبش‌های ملی‌ـ‌انقلابی دارا بود و توانِش آن‌ها را به سمت سوسیالیسم ایجاد می‌کرد، امپریالیسم نوین ایالات متحده، که مبتنی بر بورژوازی‌های ملّی بود، دارا نبود و لذا خود پاسخ منطقی‌ـ‌تاریخیِ کاپیتالیسم بود بر محدودیت‌های ساختاری‌ـ‌تاریخی‌اش.[[9]](#footnote-9)

این عروج مبارزه‌ی طبقاتی در دوره‌ی "افول هژمونیک"، الزامات مبارزه‌ی ضدِّامپریالیستی و هم‌چنین ضرورت مبارزه با جنگ‌های جهانی‌ای[[10]](#footnote-10)، که مشخصه‌ی فازهای پایانی دوره‌های افول هژمونیک‌اند، ما را بدان‌جا رهنمون می‌سازد که ضرورت و امکان تأسیس دولتی کارگری‌ـ‌سوسیالیستی را، به‌مدد و لحاظ‌داشتِ آستانه‌های انکشاف واقعیت و سازماندهی واقعیت باید پیش‌ راند. این یک احتمال منطقی است و بیش‌تر از همه به سیر مبارزه‌ی طبقاتی و نیز کنش کمونیست‌ها بستگی دارد: خروجی سوسیالیستی از امپریالیسم چهارم در دوره‌بندیِ تطور تاریخی‌ـ‌جهانی امپریالیسم‌ها که ظهورش از طلوع آفتاب در سحرگاه فردا حتمی‌تر است، اگر که در شب افول هژمونیک، کمونیسمی جهان‌گستر درنرسد.[[11]](#footnote-11)

**نقطه‌ی افتراق**

توافق‌هایی شبیه برجام منعقد می‌شوند تنها برای این‌که چندی بعد پاره و از نو برقرار شوند. چون انسدادی سیاسی به دلیل بیرون‌افتادگی از مدار و میدان امپریالیسم وجود دارد، پس اقتصاد به سیاق روالش جریان نتواند یافت؛ لذا برجام اضطرار می‌یابد و چون آن انسداد در زمینه‌ای جهانی ادامه دارد پس تسلسل برجام‌ها ادامه دارد تا آن‌گاه که جهشی در زمینه‌ی جهانی تکوین یابد. برجام را می‌توان بر بستر "بیرون‌اُفتادگی" ج.ا.ا از مدار امپریالیستی فهمید آن‌گاه که بورژوازی ملیِ ج.ا.ا وقوفش بر ناگریزیِ ثقل امپریالیستی˚ عجین می‌شود با وقوفش بر ناتوانی‌های ساختاریِ امپریالیسم؛ و آن‌گاه که امپریالیسم وقوفش بر شکست استحاله و انقلاب مخملی عجین می‌شود با وقوفش بر عروج منازعات جهانی بر زمینه‌ی "افول هژمونیکش". لیکن اگر بازگشت ج.ا.ا پیش از آغاز "دوران" "افول هژمونیک" میسور نگشت و «کارش تمام نشد»، پس از آن ساختاراً هرچه‌ممتنع‌تر می‌گردد و تنها راه می‌ماند فرآیندهای "انهدام بی‌معنای اجتماعی" و " حمله‌ی خارجی". از آن‌جا که حمله‌ی خارجی، همان‌طور که در بالا ذکرش رفت، هرچه‌بیش‌تر دلالتش در عرصه‌ی نزاع بلوک‌ها جهانی‌تر می‌شود، می‌ماند مورد "انهدام بی‌معنای اجتماعی": دقیقاً همان‌کاری که از دوره‌ی ترامپ با تحریم‌های سنگین و حملات در منطقه به نیروهای پروج.ا.ا و ... شروع شده و علی‌ایّحال ادامه دارد.[[12]](#footnote-12)

لذا براین زمینه‌هاست که برجام نقطه‌ی کانونی‌ای در سیاست‌های ج.ا.ا شده و البته سیاست خارجی تمام جناح‌های ج.ا.ا پیش‌بُرد برجام است و براین زمینه‌هاست که طیف‌های هر‌چه‌بیش‌تری از بورژوازی ایران و جناح‌های سیاسیْ هم‌گراترْ ادامه‌ی ج.ا.ا را در طالع خود می‌خوانند. بنابراین تغییر از دولت روحانی به دولت رئیسی سیاست خارجی را دست‌کاری نکرده، تنها نگاه ایمانی‌تر اولی به برجام با نگاه پراگماتیک‌تر دومی جابه‌جا می‌شود و نگاه پراگماتیک‌تر اولی به گردش به "شرق" با نگاه ایمانی‌تر دومی جابه‌جا می‌شود: این‌ها خطاب وضعیت‌اند به دست‌اندکارانِ سیاست بورژوایی. پس نقطه‌ی افتراق کجاست؟

در نوشته‌های پیشین چنین رفت که در "خیزش بی‌پیرایه‌ی" دی ماه 96 و مؤکدش در آبان 98 مؤلفه‌ی نوینی وارد ساحت سیاست و مبارزه‌ی طبقاتی در ایران شد که دیگر هیچ‌چیز˚ شبیه قبلش نخواهد بود. این "خیزش‌های بی‌پیرایه" خود نه مبارزه‌ی طبقاتی بل‌که سرریز تروماتیک شکاف طبقاتیِ منبعث از غیاب مؤسس (ارزش) بودند که زمان را به پیش و پس‌اش گسستند و طراز بالاتری از مبارزه‌ی طبقاتی و سیاست کارگری را ممکن کردند. "کار حوزه‌ایِ" پیش‌گفته نیز تعین خود را بر این بستر می‌یابد. همین تروماست که زبان بورژوازی را از دولت روحانی به رئیسی می‌چرخاند؛ همین تروما و باک از نوبت بعدی آن است که زبان بورژوازی را از اعتدال به عدالت می‌چرخاند؛ همین تروماست مایه‌ی بلغورات عدالت‌طلبانه و فسادستیزانه‌ی رئیسی. وی آمده است تا با شمشیر چوبین عدالت و فسادستیزی جلوی خروج فوج‌فوج طبقات کارگری و زحمت‌کش را از منظومه‌ی گفتمانی ج.ا.ا بگیرد. چوبین از آن لحاظ که قبض‌وبسط و زادورشد و ساختار و باروی ج.ا.ا بر کاپیتالیسم بنایافته و تمامیِ سیاست‌ها و تحرکات و برنامه‌های اقتصادی و مالی‌اش ذیل سیطره‌ی منطق انباشت کاپیتالیستی طرح‌ریزی می‌گردند. پس رئیسی ادامه‌ی پراگماتیک‌تر برجام و ایمانی‌ترِ "نیل به شرق" در سیاست خارجیِ پیشین و پاسخ نوین ناخودآگاه سیاسی وضعیت بورژوایی به ترومایش و مخمصه‌ی داخلی‌اش است. اگر دولت روحانی خروج از انسداد اقتصاد را استثمار و خصوصی‌سازیِ هرچه‌بیش‌تر و برجام و نیم‌نگاهی به شرق می‌دید، دولت فعلی در استثمار و خصوصی‌سازیِ هرچه‌بیش‌ترِ به‌اصطلاح اهلی و پراگماسیِ برجام و گردش استراتژیک به شرق می‌بیند.[[13]](#footnote-13)

نمی‌شود آرایش جدید گفتمانیِ دولت بورژوازی را با تکلیفی نوین جواب نگفت. بورژوازی تحولات اجتماعی و اضطرارات و تعدیل و تصحیحات خود را هر چهار سال در انتخاباتش جمع می‌بندد و در واقع انتخابات چیزی نیست جز نحوه‌ی ایجاد تغییرات لازم که توسط ماشین دولتی بورژوایی برپا می‌شود. زمینه‌ها و اضطرارات پیش‌گفته˚ دولت رئیسی را ممکن کرده و کمونیست‌ها و طبقه‌ی کارگر این تغییر را با تکالیفی نوین مواجه می‌شوند. گفتیم که در سطح داخلی رئیسی و دولتش را افتراقی اساسی نیست با پیشینیانش الاّ پاسخ به مخمصه‌ی "مبارزه‌ی طبقات پایین‌دست". دولت روحانی و زعیمانش به صِرف سمبل فساد و نماد وضع‌موجودبودنشان[[14]](#footnote-14) مخمصه‌ی "خیزش بی‌پیرایه" را کفایت که نه، ضمادی هم نبودند. دولت روحانی پاسخ به مخمصه‌ی داخلی را در صِرف سرکوب یافت و این یعنی لنگیدن اساسی یک پای هژمونی بورژوایی. لیکن رئیسی ناگزیر از زبان عدالت‌طلبی و فسادستیزی خواهد بود همان‌طور که ناگزیر است دیدار اولش با پارلمان بخش خصوصی (اتاق بازرگانی) و آستان‌بوسی آن باشد. این شیفت زبانی و گفتمانیِ دولت˚ شیفتی دیگر را در بدنه‌ی حمایتی آن باعث می‌شود: پرتاب جنبش عدالت‌خواهی به کانون آپاراتوس‌های گفتمان‌پردازیِ دولت. بدین‌قرار بدنه‌ای که هشت سال غرولند ضدِّنئولیبرالیستی و ضدِّتجمل‌گرایی می‌کردند حال در یک چرخش زبانیِ ماشین دولتی، درست به عنوان بخشی از آن به پیش‌خوان می‌آیند. آن تکلیف نوین نیز دقیقاً در مقابل همین آرایش فضاییِ گفتمان بورژوازی معنا می‌یابند: ضدّیت و نبرد با گفتمان "عدالت‌خواهی و فسادستیزی".

اگر "عدالت‌خواهی" مضامین اجتماعی را از زمین به سوی آسمان می‌راندشان، کمونیست‌ها به زمین می‌کشانندشان؛ اگر "عدالت‌خواهی" علیه تجمل بالایی‌ها غرولند می‌کند، کمونیست‌ها از فرآیند خودفرمان انباشت توسط بالایی‌ها سخن می‌رانند؛ اگر "عدالت‌خواهی" "اقشار" را عَلَم می‌کند ، کمونیست‌ها از "طبقه" حرف می‌زنند. اگر "عدالت‌خواهی" دم از میراث 57 می‌زند، کمونیست‌ها از مبارزه‌ی طبقاتی نوین می‌گویند؛ اگر "عدالت‌خواهی" از "آمریکا" دم می‌زند، کمونیست‌ها امپریالیسم را مطرح می‌کنند؛ اگر "عدالت‌خواهی" ادای صدای بی‌چیزان بودن را درمی‌آورد، کمونیسم پرچم آنان باید بشود؛ اگر "عدالت‌خواهی" مسخ طبقات پایین‌دست است کمونیسم توانِ دست این طبقات است؛ اگر "عدالت‌خواهی" کل سرمایه‌داری را می‌خواهد فروبکاهد به طمع و آز افراد، کمونیسم شناخت و آگاهی از فرآیند و منطق ارزش و سرمایه را دم‌به‌دم می‌پراکند.

پس جبهه‌ای باز شده است که کمونیست‌ها در کنار نبرد با بورژوازی و امپریالیسم‌اش و چپ سرنگونی‌طلب و چپ محور مقاومتی، باید که آری‌گوی آن باشند و گوی سبقت را در آن بربایند و با گُوِه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و پتک طبقه و بر سندان واقعیت، بند از بند وجود سرمایه‌داری و بورژوازی را ازهم‌بدرند و گِره‌ی گَر و کور وضعیت را به سمت تعالیِ بعدی باز کنند. فانتزی‌های سقوط و سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم را به ژاژخوایان وامی‌گذاریم و پیراسته و پیوسته و قرین مرگ به فعل مبارزه‌طبقاتی می‌پردازیم. الّک‌دولّک‌بازی روزمره را به اپوزیسیون پرهیاهو می‌سپاریم و صبورانه و بلشویک‌وار بر قرارگاه تضاد استقرار می‌یابیم.

1. - لنین، ملاحظات نهایی در مباحثه‌ی مربوط به گزارش اوضاع کنونی، کنفرانس شهر پتروگراد (آوریل 1917)، ص 11، انتشارت سازمان چریک‌های فدایی خلق.

اگر دموکراسی در روسیهْ امپریالیستی بود، در ایران زمانه‌ی ما پروامپریالیستی است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بنگرید به نوشته‌ی واکاوی انگاره‌های اپوزیسیون (سرنگونی‌طلبی، دولت و امپریالیسم)، حسین خاموشی، ص 13، منتشره در تارنگاشت مجله‌ی هفته.

پُر هویداست که جامعه‌ی مدنی نه عرصه، بل‌که تحت آماج مبارزه‌ی طبقاتی باید باشد. جامعه‌ی مدنی شرط هژمونی بورژوازی‌ست و بدین‌نمط تحت آماج کمونیست‌ها. پولانتزاس نیز این اشتباه را به‌گونه‌ای دیگر و در عرصه‌ای دیگر مرتکب می‌شود، آن‌جا که دولت را زمین مبارزه‌ی طبقاتی می‌شمارد و نه یکی از آماج‌های آن. (بنگرید به مقاله‌ی به‌سوی یک سوسیالیسم دموکراتیک، نیکوس پولانتزاس، فرهاد سیدلو، منتشره در فضای مجازی) [↑](#footnote-ref-2)
3. - مرگش نمادین است، چرا که دیگر چیزی را تعیین نمی‌کند و به‌مثابه‌ی یک انقلاب آغازی داشت و پایانی. لیکن حیات این انقلاب به ساحت امر واقع منتقل شده و در حافظه‌ی خدایگانیِ طبقه‌ی کارگر، به حیات خود ادامه می‌دهد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - قرابت حزب توده و سازمان اکثریت اَوان انقلاب با چپ محورمقاومتی چیزی‌ست که هر چشم غیرمسلحی نیز یارای دیدنش را دارد. لیکن غرابتی بین آن‌هاست که دومی متأخرتر و مبتنی بر انباشت مهیب سرمایه در ایران تکوین می‌یابد. اگر حزب توده و سازمان اکثریت مبتنی بر خوانش متواتر خرده بورژوایی‌بودن ج.ا.ا و به‌اصطلاح ظرفیت آن برای گونه‌ای دموکراسی انقلابی و ضدِّامپریالیسم‌گریْ پشتیبان ج.ا.ا شدند، محور مقاومتی‌های امروزین پس از عریانیِ تاریخیِ سرمایه‌دارانه‌بودن ج.ا.ا در پشت آن صف کشیده‌اند. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بنگرید به مقاله‌ی اخلاق‌مندی انحلال صنف، مهدی گرایلو، منتشره در تارنگاشت مجله‌ی هفته. [↑](#footnote-ref-5)
6. - دقت شود که تعمداً از مقوله‌ی "رژیم" به جای مفهوم "دولت‌ـ‌ملت" استفاده می‌شود به‌منظور نشان‌دادن و انگشت‌نهادن بر این نکته‌ی بسیار مهم که تشکیل رژیم اشغال‌گر اسرائیل پاسخی بود امپریالیستی به مسئله‌ی یهود، که دقیقاً امپریالیسم آمریکا با توجه به سنخ امپریالیسم‌اش و دفاعش از دولت‌ـ‌ملت‌سازی، بر خلاف "امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند" بریتانیا، بدان داد و سال تشکیل این رژیم نیز دقیقاً منطبق است با پایان فرآیند چنددهه‌ایِ جابه‌جایی هژمونیک از بریتانیا به ایالات متحده: **1949**. لذا رژیم اسرائیل ذاتاً یک "دولت‌ـ‌ملت امپریالیسم‌ساخته" است که همان‌طور که با امپریالیسم ایالات متحده آمده با آن نیز خواهد رفت. یادمان نرود که دارودسته‌های نظامی مناخیم بگین قبل از 1949 فقط عرب‌ها را کشتار نمی‌کردند و بریتانیایی‌ها هم در مقابل حملات آن‌ها در اَمان نبودند. [↑](#footnote-ref-6)
7. - پیش‌ترها و در زمان حیات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیسیتی و مبتنی بر دست‌آوردهایش، ذیل گفتمان "راه رشد غیرسرمایه‌داری"، برخی دُوَل بورژوایی تلاش داشتند که فرآیند صنعتی‌شدن و مدرنیزاسیون را بیرون از مدار امپریالیستی ایالات متحده پیش برند که با نزول و سپس فروپاشی شوروی، همگیِ آن‌ها دود شده و به هوا رفتند. [↑](#footnote-ref-7)
8. - اداهای چاوزیِ احمدی‌نژاد نیز تنها اطوارهایی بودند که این خروج اولی می‌خواست خودش را به‌جای دومی جا بزند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - این‌که سنخ این "امپریالیسم نوین آینده" بر چه سیاقی خواهد بود از هم‌اکنون پاره‌ای از مؤلفه‌هایش پیداست: گذار از شکاف شمال و جنوب و نیز تطوّر کانون‌های منطقه‌ای؛ که بدین‌نمط می‌توان سنخ این نوع جدید را "امپریالیسمِ مبتنی بر کانون‌های منطقه‌ای" نامید. پرولتاریا این ضرورت تاریخیِ امپریالیسمِ در حال عروج را با یک قاعده‌ی استراتژیک تواند پاسخ گفت: "انترناسیونالیسم منطقه‌ای"؛ بدین معنا که سوای سنت انترناسیونالیسم عام پرولتری، کمونیست‌ها لاجرم از این‌هستند که آن را با یک ارتباط منطقه‌ای فعال و درپیش‌انداختن طرح یک "سوسیالیسم منطقه‌ای" پاسخ‌گو باشند. در غیراین‌صورت تکوین بلوک‌های منطقه‌ای کاپیتالیستی، هر جنبش صرفاٌ ملی و پیشامنطقه‌ایِ پرولتری‌ـ‌کمونیستی‌ای را درهم‌خواهند کوبید. [↑](#footnote-ref-9)
10. - مشهور به جنگ‌های سی‌ساله [↑](#footnote-ref-10)
11. - جهان‌گستر بدین‌معنا که قدرتی بلامنازع و در بخش زیادی از جهان کسب کند. [↑](#footnote-ref-11)
12. - لذا اپوزیسیون راهی جز دمیدن بر آتش "انهدام بی‌معنای اجتماعی" و "مجاهدنیزه‌شدن" ندارد. [↑](#footnote-ref-12)
13. - تبدیل ج.ا.ا از عضو ناظر به عضو اصلی پیمان شانگهای تازه از نتایج سحر است. [↑](#footnote-ref-13)
14. - نگارنده معنقد است که جهت پیش‌بُرد سیاست خارجی و جذب هرچه‌بیش‌تر آحاد متوسط و بورژوا، لاریجانی گزینه‌ی بهتری بود، لیکن به جهت مظهر مستظهر به فسادبودنِ خاندان لاریجانی‌ها، گزینه‌ی بدتری برای سیاست داخلی بود. هرچند این گزینه‌ی بهتر بودن هم‌اکنون وی را در مقام نماینده و مشاور روابط خارجه‌ی رهبری نشانده است. [↑](#footnote-ref-14)